

علی اصغر حکمت

استاد ممتاز دانشگاه

یادداشت‌هایی

از عصر پهلوی

\* \* \*

## آخرین

### بازخواست

«بگرد بر سرم ای آسمان دورزمان به هر جفا که توانی که سنگ زیرینم»  
هر فرازی را نشیبی در پی است و هر آغازی انجامی دارد. صبح بشام میرسد و بهار  
پنزان می‌انجامد این قانون تغییر ناپذیر خلقت است و لن تجد لسنة الله تبدیلا و قضای آسمان  
است این و دیگرگون نخواهد شد. «  
دوره شکوفای خدمت من در وزارت معارف نیز به جبر همین قاعده استوار سپری شد.  
و هنگام عزل فرا رسید پس از چهار سال و دو ماه (از آخر شهریور ۱۳۱۲ تا اواسط تیرماه  
۱۳۱۷ روزی آمد که مورد بازخواست شاهنشاه پهلوی قرار گرفتم و از خدمت دولت  
بیکار شدم.

البته نصب و عزل خدمتگزاران حقیر چون من قابل طرح در خاطره واحدی نیست  
و نمی‌باید که صفحات گران‌بهای مجله گرامی و حیدرا اشغال نماید ولی چون این سلسله‌خاطرات  
هم بی‌پایان رسیده است مناسب دانستم که با درج آن سرگذشت ختم مقاله کنم.  
البته این خاطره دو فایده را متضمن است.

اول اخلاقی: که خواننده می‌تواند از این حکایت درس عبرتی و کلمه حکمتی  
بیاموزد و در تمام زندگانی خاصه زندگانی پر کشمکش خدمت اداری در کار خود و هوشیار باشد  
و از آنکه سهو و خطا خود را نگاهدارد که گفته‌اند:

«پندگیر از مصائب دیگران تا نگیرند دیگران ز تویند»  
دوم فایده تاریخی: که سراسر این سرگذشت نمونه‌ای است از اوضاع اجتماعی و

سیاسی آن زمان و برای پژوهندگان تاریخ ایران گوشه‌ای را روشن می‌کند :

روزی از روزهای اوایل تیرماه ۱۳۱۷ بنده نویسنده بسمت وزیر معارف در یکی از جلسات شورای دانشگاه ( در مدرسه حقوق - کوچه اتابک ) شرکت داشتم ناگهان پاکتی برای من آوردند که با خط درشت بر روی آن نوشته بود « خیلی فوری » این نامه از وزارت خارجه با رضای مرحوم علی سهیلی وزیر خارجه وقت بود که به وزیر معارف نوشته و بکسار مؤکدی اشاره میکرد . مضمون آن این بود که چون روزاول ژوئیه ۱۹۳۱ ( ۱۰ تیر ۱۳۱۷ ) وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه ، در باغ توپلری پاریس نمایشگاه خاص صنایع ظریفه ایران را افتتاح میکند و با احترام کشور ایران از آژانرژی آن مملکت آثار قابل توجهی در معرض تماشای مردم جهان از خاص و عام میگذارد خیلی ضروری است که از طرف وزیر معارف ایران پیاس این خدمتی که بهنر ایرانی کرده‌اند تلگرافی در « تبریک و تشکر » باو مخایره شود و در این امر تسریع باید کرد که درست در جلسه تشریفاتی افتتاح بموقع برسد .

من حساب کردم که فقط دو روز بموقع معهود مانده است با شتاب بسیار تلگراف خوبی شامل مراتب شاد باش و سپاس گزاری تهیه شد و من امضاء کردم و به فوریت به تلگرافخانه فرستادم . غافل از این که با این امضاء حکم عزل و انفصال خود را صادر مینمایم .

ترجمه فارسی تلگراف عیناً روز بعد در روزنامه اطلاعات درج و منتشر شد سه روز پس از آن از دفتر مخصوص شاهنشاهی نامه‌ای بفوریت خطاب به شخص این بنده رسید که امر کرده بودند ، سابقه و پرونده تلگراف که به پاریس مخایره شده بود ارسال دارم ، بنده نیز خالی از هر اندیشه سابقه پرونده مطلوب را به دفتر مخصوص فرستادم .

روز بعد مرحوم شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی با تلفن تقاضا کرد که ایشانرا ملاقات نمایم ، بنده نیز اطاعت کردم ، در این ملاقات ایشان اظهار داشتند که « از این تلگراف خاطر مبارک شاهانه بسیار آزرده شده است و امر فرمودند که پرونده را برای بررسی نزد رئیس الوزرا بفرستم تا رسیدگی کنند ، ضمناً گفت اعلیحضرت همایونی بشدت متغیرند و فرموده‌اند چرا بدون اجازه این تلگراف صادر شده است . »

همان شب در جلسه هیئت وزرا که در کاخ سعدآباد تشکیل شد شخص شاهنشاه مرا در معرض خطاب قرار داده گفتند مگر از جریان امور آگاه نیستید نمی‌بینید کسانی که با خارجی‌ها رابطه دارند ، چگونه مورد مجازات واقع میشوند ، سپس روبه نخست‌وزیر ( محضود جم ) فرمودند « این کار باید دقیقاً تحقیق شود ، رسیدگی نماید تا مطلب معلوم شود ، من عرض کردم که این تلگراف را بر حسب تأکید و تقاضای وزارت خارجه صادر کردم و غرض تجلیل از هنرهای ایران بوده است .

صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر بملاقات نخست‌وزیر رفتم چون وارد شدم دیدم وزیر عدلیه ( مرحوم دکتر متین‌دفتری ) و وزیر راه ( مرحوم مجید آهی ) در گوشه‌ای نشسته و باهم مشورتی دارند چون من وارد اطاق شدم آندویکه خورده ساکت شدند .

محمود جم شخص خوش فطرت و نیک نفسی بود با همان مهر بانی طبیعی با من صحبت کرد و بالاخره گفت که بر حسب امر شاهنشاه از خدمت وزارت معارف منفصل هستم و بجای من مرحوم اسماعیل مرآت کتیل معارف تعیین شده اند ، بدیهی است تکلیفی جز اطاعت و تسلیم نداشتم بدفتر خود رفته اوراق و اسناد شخصی خود را جمع کرده و کلید میز را به رئیس دفتر وزارت معارف سپردم که به جانشین من تحویل دهد در آن اوقات بنده در تجریش در باغ سالور ( جنب باغ فردوس ) منزل داشتم عصر همان روز مطلع شدم که دو نفر ما مور تأمینات کنار در منزل قرار گرفته و مراقب آمد و شد اشخاص هستند البته معلوم است که با خبر انفصال من دیگر احدی از مردم زمانه با من آمد و شد نمی کرد که حاجت بمراقبت و مواظبت باشد ، همان روز شنیدم که آقای علی سهیلی وزیر خارجه هم بسر نوشت من گرفتار و از خدمت منفصل شده است ، ولی از شما چه پنهان که این حادثه نابهنگام مرا مبهوت و متحیر ساخته بود و با کمال نگرانی و حیرت منتظر پیش آمد بودم و تا چند روز بهیچ وجه وسیله ای نداشتم که از چند و چون وقایع و باطن امور آگاه شوم .

بعد از چندی معلوم شد که چون در آن اوقات یکی دوروزنامه در فرانسه مقالات و مطالبی مخالف شئون دولت و انتقاد از اوضاع ایران منتشر کرده اند و از مقامات عالی انتقاد کرده بودند خاطر شاهنشاه از فرانسویها آزرده شده بود البته سفیر فرانسه از طرف دولت خود اظهار تأسف کرده و معذرت خواسته بود که چون در فرانسه جرائد مستقل و آزاد هستند و از دایره قدرت دولت خارج اند و بخیالات خود مطالبی مینویسند که ابدأ دولت فرانسه موافق نیست ، ضمناً دولت فرانسه برای دلجوئی و تأیید روابط حسنه اقدام به برپا کردن نمایشگاه خاص آثار هنری ایران کرده بودند و در همان اوقات سفیر کبیر فرانسه از طرف دولت خود تقاضا کرده بود که چون دولت فرانسه با احترام ایران به ایجاد این نمایشگاه اقدام کرده و آنچه در موزه های خود از آثار هنری و صنایع ظریفه قدیم و جدید ایران را دارد بمرض نمایش گذارد و در بهترین نقطه پاریس یعنی در باغ توپلری جنب میدان و کنکورده ، این نمایشگاه عظیم برپا میشود و مدتی برای عموم مردم مخصوصاً در این فصل که فصل سیاحت و جهانگردی پاریس است درهای این نمایشگاه باز خواهد بود ازین رو دولت فرانسه تقاضا دارد که دولت ایران هم در این کار شرکت کرده و مجموعه ای از مصنوعات هنری ایران را بطور موقت پاریس بفرستد که در غرفه مخصوص نمایشگاه گذارده شود .

چون این مطلب بمرض پیشگاه ملوکانه رسید تقاضا را رد کردند و به دولت فرانسه جواب منفی دادند ، البته خبر رد این تقاضا در پاریس منتشر شد و در جرائد منعکس گردیده بود روز بعد معلوم شد که تلگراف تبریک و تشکر وزارت معارف ایران نیز انتشار یافته و حسن اثر کرده بود ، ولی روزنامه یومیه انترانسینون *L'intransigeant* که از جراید کثیرالانتشار روزانه پاریس است این تلگراف را اهمیتی داده و با عنوان طمن آمیز و زننده مطالبی نوشته بود.

همینکه این شماره روزنامه به تهران رسید اداره شهربانی کل آنرا بر حسب وظیفه هادی خود بمرض پیشگاه ملوکانه رسانید ، از بخت بد و طالع نامساعد از قضا در همان ساعت روزنامه اطلاعات که محتوی تلگراف بنده بود نیز بنظر ایشان رسید .

و اذ اثر سوء آن توسط دفتر مخصوص از دو وزیر معارف و خارجه توضیحاتی خواستند البته در توضیحات وزیر خارجه هم عرض کرده بود این اقدام بسبب تقاضای ( آقای ضیاء الدین قریب ) کاردار رسمی ایران در پاریس بوده است ، لیکن این توضیحات مقبول نیفتاد .

چون خاطر اعلیحضرت از سابقه روابط ناپسندی که سابقاً وزرای ایران با خارجیها داشته باشند بسیار متأثر بود این عمل از نظر ایشان نوعی گستاخی تلقی شد و باین سبب هر دو وزیر خارجه و معارف از خدمت معاف شدند . باین هم اکتفا فرموده امر کردند که وزیر عدلیه ( مرحوم دکتر متین دفتری ) و وزیر راه ( مرحوم مجید آهی ) مقدمات قانونی تعقیب و محاکمه آن دو وزیر معزول را فراهم سازند ، چون بموجب قانون « محاکمه وزرا » میبایستی که تعقیب و محاکمه وزرا به اطلاع و تصویب مجلس باشد .

آندو نفر روزی که من با طاق دفتر نخست وزیر رفتم در گوشه ای نشسته مشغول تهیه متن لایحه بودند که بنا بود در این باب بمجلس تقدیم شود .

« خدا گرز حکمت بینده دری . . . » از طرف دیگر چون من بیگناه بودم و واقماً مظلوم واقع شده از این معنی خاطر مبارک والاحضرت ولیعهد ( شاهنشاه آریامهر ) که در آن زمان مقام عالیه ریاست جوانان و ورزشکار و پیش آهنگان بوجود مبارک ایشان وابسته بود و از خدمات بسیار این بنده که در این زمینه در زیر نظر ایشان انجام میدادم بخوبی آگاهی داشتند در مقام اصلاح کار بر آمده و در پیشگاه پدر تاجدار خود از من بنده شفاعت کردند و سخن ایشان مقبول افتاد ، محمود جم و مجید آهی نیز لایحه را بحضور برده ضمناً به طور پسندیده از بنده دفاع کرده بودند . این مقدمات سبب شد که از تعقیب بنده بیگناه صرف نظر فرمودند .

چون بنده بحکم خدمت چندین سال در وزارت با مردم روابط بسیار داشتم بعد از انفصال مصلحت خود را در اقامت در طهران ندیده بخانه خود در شیراز رفتم و مدت شش ماه در آن شهر منزوی بودم تا آنکه روزی در اواسط بهمن ماه به تهران احضار شدم و بطوری که در خاطرات خود سابقاً نوشته ام بخدمت و تصدی وزارت کشور مفتخر گردیدم . یاد دارم که در روز شرفیابی خود اشاره باین وقایع فرموده گفتند « حالا دیگر متوجه کار خود باشید وی - مطالعه کاری نکنید که مورد بازخواست قرار بگیرید . »

البته این عزل و نصب در روح و روان بنده ناچیز تأثیر بسیار کرد و به تجربه آموختم

که پیش آمد امور در دست قدرت خداوند متعال است و همیشه باید از این پیش آمدهای سوء باو پناه برد . من که در مدت خدمت خود بمعارف با خلوص نیت و اعتقاد کامل و ایمنان راسخ به کشور و مردم کشور خود خدمت می کردم اکنون که سی و هشت سال از تاریخ آن می - گذرد اعتراف میکنم که صدور و مخابره آن تلگراف هم بحکم وظیفه برای تجلیل از هنر ایران و بزرگداشت هنرمندان ایران بود و بس .

اکنون برای ترویج نفس و تفریح خاطر خواننده گرامی به نقل يك غزل که قدیمآ بنظم آورده ام مقال را ختم کرده و این خاطرات را پایان می دهیم :



هر چند همه بی سر و پائی هنر ماست	آراسته از زیب هنر پا و سر ماست
صد خرمن پندار بيك شعر بسوزد	آن آتش سوزان که به آه سحر ماست !
آن پرده خونین که کشد چرخ بهر شام	هکسی است که بر روی شفق از جگر ماست !
بر دامن گردون بنگر گوهر انجم	در دانه اشکی است که در چشم تر ماست !
خورشید که هر صبح ز خاور بفروزد	يك گوهر رخشان ز دل پر گهر ماست !
آن نمۀ جان بخش که آید ز دم صبح	بوی نفس یار ز گل خوب تر ماست !
هر چند که افتاد گدائیم بر آن در	صد شاد سناره بفلامی پدر ماست !
هستی است یکی بحر خروشان و در آن بحر	مانند صبا بی فلک اندر نظر ماست

« حکمت » زازل زنده به عشق است که جسمش

تر کپیب غیاری است که در رهگذر ماست !

مهر ماه ۱۳۵۲

بقیه از صفحه ۹۱۴

«زند بر هر رگی فساد صد نیش ولی دستش به لرزد بر رگ خویش»

خیلی خلاصه می گویم که در مدت هجده سالی که در دانشکده فنی در سمتهای معاونت و ریاست انجام وظیفه مینموده ام در تمام ایام اولین کسی بودم که وارد دانشکده میشدم و آخرین نفر بودم که از دانشکده بیرون می آمدم و شاید تفاوت این دودقمه از دو ساعت کمتر نمیشد ، یکساعت زودتر از اول وقت و یکساعت دیرتر از اتمام وقت . ناچار در هرگز بیخانه نمیرفتم بلکه در خود دانشکده مانده و گاهی با ساندویچی سدجوع میکردم و بکارم میپرداختم عادت کرده بودم یا وظیفه حتمی خود میدانستم که با ارج گذاری به وجدان حرفه ای از جزئیات گرفته تا کلیات مداخلت و نظارت داشته باشم ، چه آنکه این جزئیات از نظافت محوطه و همکاری با باغبان بوده باشد یا کلیاتی که در درجه اول اهمیت قرار داشته باشد .